



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد



۲۰۲۶/۰۴/۱۵

محمد ولی آریا

روشنفکران مبصر و روشنفکران مؤثر

مدتی است فضای نشرات بیرون مرزی افغانستان را، جولانی از اشباحی، گاه خیره و خفیف و زمانی مجمل و مختصر از یک پدیده اجتماعی در می نوردد. چه قلم بدستان ما در جست و جوی یک مجرای سیاسی در حل معضلات چند بعدی ملت افغانستان، زمانی گله آمیز و زمانی شماتت انگیز بر نقش روشنفکر افغانستان انگشت می گذارند؛ مگر گاهی قلم تا نیمه راه می برند و در آنجا که باید به رسالت اجتماعی روشنفکر، پای بفشارند، از نفس می افتند و نقش و تعهد روشنفکر همچنان در حاله ای از غبار باقی می ماند.

این اغتشاش در نگرش برهویت روشنفکر، باعث می گردد تا رسالت روشنفکر، نیز مغشوش و مکدر گردد. لذا ملزوم و محتوم است تا نخست روشنفکر را شناخت که چه کسی را می توان روشنفکر دانست، او واجد چه شرایط عدنی و چه اوصاف آفاقی است، وجوه تمایز او با فردی که ما نمی توانیم او را روشنفکر بشناسیم چیست، روشنفکر در چه پهنای فکری جولان می کند و افق آرمان او بر چه اهدافی اصابت می نماید؟

درک فوری ما از کلمه روشنفکر، کسی است که مدرسه دیده باشد و با سواد باشد و بالاخره سندی و یا به اصطلاح، دیپلومی در بالای طاق و یا دیوار اطاقش آویزان باشد، که این مفهوم با آنچه جهان تکنولوژیک غرب از اصطلاح «انتلکتول» می فهمد، نزدیک است. یعنی کسانی که کار فکری می کنند و یخن سفید هستند و در نقطه مقابل کسانی اند که کار جسمی انجام می دهند و یخن آبی هستند؛ اگرچه این فاصله در جهان «مایکروتکنولوژیک» امروزی در حال امحا است و حد فاصل کار جسمی از کار فکری، خفیف گشته است؛ ولی با آنهم انتلکتول غرب که به نادرست روشنفکر ترجمه شده است، در جامعه خویش می تواند تا حدودی یک روشنفکر محسوب گردد. زیرا انتلکتول غربی، برخاسته از جامعه خویش و بافته در فرهنگ و مناسبات اجتماعی خود است. تحصیل کرده غرب چون درختان دور افتاده از یه نیست؛ بلکه محصول کلیت فرهنگی خویش است و به همین دلیل با زبان نا آشنا صحبت نمی کند، سخنش در ده و شهر، بر روی مزرعه و در پوهنتون قابل فهم است. دانش او در خدمت فرهنگ اجتماعی اوست و فرهنگ او به معرفت علمی او خدمت می کند. لذا تحصیل کرده غربی یک رابطه متقابل با فرهنگ اجتماعی و دانش عصر خویش دارد. یعنی هم متأثر از هردو وهم مؤثر بر هردو است. پس خود محصول هر دو است و هر دو محصول او است. بنابر آن اگر غرب تحصیل کردگان یا Intellectual خود را روشنفکر یا Enlightend بنامد بسیار بیجا نخواهد بود؛ ولی این مفهوم را نمیتوان در کشور های عقب نگه داشته شده به صورت عموم و در کشور ما افغانستان بصورت اخص ابراز کرد. تحصیل کردگان ما نمی توانند بصورت کل مظهر روشنفکری ما باشند، زیرا تحصیل یافتگان ما در سطح وسیع، در یک بستر انتزاعی نشو نما کرده اند و تا زمانی که در این چهار دیوار تجرید بسرمی برند، و تا زمانیکه بیرون از ارزش های فرهنگی مردم خود گام می زنند، تا زمانی که تعهدی را در تغیر اوضاع نا هنجار ملت خود نمی شناسند و تا وقتی که دردی از نا بسامانی های موجود، در خود احساس نمی کنند، روشنفکر نیستند. تحصیل کرده و با سواد هستند، حتی می توانند عالم و دانشمند هم باشند؛ ولی روشنفکر نیستند.

یکی از مشخصات عمده تفکیک روشنفکر از تحصیل کرده، موضعگیری اجتماعی و پایگاه فکری او است. تحصیل کرده کدام رسالت خاص اجتماعی را بر دوش نمی کشد، او در روابط اجتماعی اش، جولانگاه وسیعی را در بین خیر و شر، دوستی و دشمنی، عشق و نفرت، خدمت و خیانت برای خود حفظ کرده می تواند و هر زمانی که منافع و یا تمایلاتش تقاضا کند، به هر سمتی که خواسته باشد خود را نزدیک ساخته می تواند.

تحصیل کرده می تواند تک رو و خود سر و خود خواه باشد. تحصیل کرده می تواند، پله بین و یا به اصطلاح «اپرچونیست» باشد، و هر روز موضع خود را بر اساس منافع آنی اش، از شرق به غرب، از چپ به راست و یا بالعکس تغییر بدهد، بدون آنکه شرمنده و یا جواب ده باشد. بنابر آن لازمه روشنفکری در کشور ما نمی تواند سواد و تحصیل باشد.

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولۍ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولی

هرگاه دهقان اُمی ای بخاطر دفاع از مقدسات ایمانی و ارزش های ملی خود، سلاح بر می دارد و در برابر استعمار گران رنگارنگ می ایستد و در این راه فرزندان دلبند خود را قربانی می دهد؛ ولی از پای نمی افتد، چوپانی که تعهدی را بر وجدان خود برای حراست از آزادی و حیثیت و حفظ آب و خاک خویش احساس می کند، و در این راه تا پای جان استوار است، کسبه کاری که صیانت از سنن گرانقدر و نوامیس خود را به مثابه یک رسم انسانی می شناسد، و در دفاع از آن یک لحظه تردید نمی کند، و کسبه کاری که طرد یک متجاوز بر حقوق و حریمش را شرافت و غیرت می داند، و برای آن حاضر به هر نوع فداکاری است، مسلماً همه روشنفکر اند.

اما باید متذکر شد که یک فرد تحصیل کرده مجال وسیع تری برای روشنفکر شدن دارد تا یک فرد اُمی، زیرا تحصیل و دانش فضای باز تری را در فهم و موضع فکری می گشاید که یک فرد اُمی چنین بستر فراخ برای ادراک و تفکر ندارد. هرگاه یک انسان اُمی بتواند برای خویش فضایی برای روشنفکر شناخته شدن باز کند باید از هوش و ذکاوت بلندی برخوردار باشد.

اما آیا آن کس روشنفکر است که سوادی آموخته است؛ مگر با قلمش به استعمار خانمان بر انداز بیگانه دعوتنامه تجاوز بر حریم کشور خویش می نویسد تا خود از اریکه قدرت کاذب شرمسار، بر مردم خود حاکمیت کند؟ آیا می توان آن تحصیلکرده را روشنفکر گفت که همه افکار و آثار و کردارش صرف آن می شود تا کلمه های ستم کشیده ملت خویش را با صغرا کبرا های بی اساس، متفوق کند و به جان هم اندازد و ستم گران و چپاولگران مشهور جامعه را در زیر شعیده های لفظی از نظر ها مخفی نماید؟

آیا به آن کس روشنفکر خطاب شده می تواند که جان بازی های تاریخی اقوام و ملیت برادر خود را انکار کند و تاریخ ملت خود را به دستور یک روند مبتذل تجریدی از همه ارزش ها تهی نماید؟

آیا آن دیپلوم یافته، روشنفکر است که به خاطر قرابت های قومی و نژادی و یا پیوند های عندی به تحریف تاریخ روشن ملی بپردازد و ارزشها فرهنگی کتله های سرفراز ملت خویش را توهین و تحقیر کند؟

آیا آن کس روشنفکر است که دایم در تلاش نامجوئی نوی برای خویشتن است و شب و روز قلم می زند تا نام و نشان نا روای کهنش را پنهان کند و با عناوین بلند بالا؛ اما بی محتوا، سیاهکاری های تاریخی، مجمع متعلقه اش را خاک بپوشاند و در این بازار مکاره سیاسی، دکان نوی برای خویش باز نماید.

آیا آن دیپلوم دار گردن فراز را می توان یک روشن فکر گفت که ظلمت عظیم جهل تاری، سلب حاکمیت ملی، لغو حقوق انسانی، عدم مشروعیت تصمیم گیری ملی و حراج بی محابای ثروت های ملی را نمی بیند؛ مگر پاک کاری سرک های سوق الجیشی در چشم خیره اش برق می زند؟

آیا آن دیپلوم دار لجوج، اما تاریک اندیش را می توان روشنفکر دانست که با کجکول مملو از مکر و شعارهای بلند بالا برای رژیم دست نگر مستبد وابسته استعمار جهانی، فتوحات واهی و بی اساس می تراشد، تا مجذوبان کوتاه بین را به وجد آورد؛ اما در حقیقت مذبحخانه تلاش می ورزد تا به چشم بصیرت خاک بپاشد و برای یک رژیم ضد ملی و ضد تکامل انسانی، و غیر مشروع، تابعیت کاذب فراهم نماید؟

بالاخره آیا آن کس را می توان روشنفکر گفت که ناظر است کدام رژیم فاسد و ضد ملی و وابسته بیگانه، یک خشت کج بر دیوار معوج قدرت کاذب می گذارد تا این تحصیلکرده دیپلوم دار فوراً بر این دیوار کج خوازه بندد و آنرا چنان رنگ و روغن کند تا بی بنیادی آنرا از نظر پنهان نماید و فردا که این دیوار فرسوده معوج فرو ریخت، بازهمین ها هستند که بر خرابه های آن بیشتر از همه کس، رنگ سیاه می پاشند و به بدنامی آن می کوشند و به سراغ دیوار کج دیگر می روند؟ لذا همچنانی که نمی توان هر تحصیلکرده ای را روشنفکر گفت به همین گونه هر بی سواد را هم نمی توان روشنفکر دانست.

روشنفکر به معنی واقعی کلمه در کشوری چون افغانستان مشخصات مختص به خود دارد که به او یک هویت جداگانه می بخشد. وقتی می گوئیم افغانستان، هدف آنست که ما نمی توانیم از یک روشنفکر قاره ای و جهانی صحبت کنیم. شاید روشنفکر قاره ای برای کشور های انکشاف یافته اروپا و امریکا، آنقدر بی مسما نباشد، زیرا فرهنگ و ارزشها آنها زاده از هم و بافته باهم است؛ ولی این مفهوم در آسیا و آفریقا و تا حدی در امریکای لاتین صدق نمی کند. شاید اندیشه های «انترناسیونالیستی» فکر کنند که یک هویت قاره ای و جهانی را احراز می کنند، مگر انترناسیونالیسم نه توانسته است که بیرون از اندیشه و آیدیاوژی، در عمل، عرصه ای بیابد، و همه انترناسیونالیستان کتابی، صرفاً در پهنه ملی جولان می کنند و صرف انرژی شان، عملاً از مرز های ملی فراتر نمی رود.

روشنفکر افغانستان یک فرد متعهد است؛ مگر این تعهد، یک مقابله حقوقی نیست که بر اساس آن بتوان کسی را به یک محکمه حقوقی کشاند و تعمیم آنرا با قوه مسلط اجتماعی تقاضا کرد؛ بلکه این تعهد، یک مقابله عمیق است که به چشم دیده نمی شود. این تعهدی است که روشنفکر در محضر وجدان بیدار خود، به خدای خود و به ملت و جامعه خود سپرده است.

روشنفکر بار یک رسالت عمیق انسانی را بر دوش خود حمل می کند و به این منظور به جنگ نا ملایمات اجتماعی می رود. او دشمن کسانی است که این ناملایمات را با زور و تجاوز و توطئه و حيله و چپاول و زیر دستی و قتل و شکنجه و ظلم و حق تلفی و خیانت، بر یک توده انسانی تحمیل می کنند، و باز این رسالت روشنفکر را وادار می کند که راه بیرون رفتن از نا ملایمات را با تمام قوه دانش و تعقل و تفکر خود جستجو کند و برای رسیدن به آن، از هیچ تلاش و ایثار دریغ نکند.

روشنفکر از تکروی و خود خواهی و شهرت طلبی های کاذب بیزار است. او همیشه به جمع می اندیشد و خواهان زیستن با جمع و رفتن با جمع است. او تنها به خود نمی اندیشد. روشنفکر نمی تواند نامجو و خود نما باشد و به هر در و دیوار نا مطلوب نام خود را بنویسد، تا در هر بزم نوائی و در هر محفل جای پای داشته باشد؛ ولی به هیچ کس وفادار و صادق نباشد.

روشنفکر نمی تواند به معنی متعارف کلمه، بی طرف باشد تا به هر طرف جولان کرده بتواند. او بی طرفی را در مفهوم معمول آن، یک تکروی و یا انفرادیت غیر مسؤله می داند. روشنفکر یک فرد بی طرف را کسی می داند که جرئت یک تعهد را ندارد، لذا به هیچ رسالتی تن نمی دهد.

روشنفکر، بی طرفی را یک موضع فکری لغزنده می داند که قضاوت او را، ساخته و پرداخته یک فرد مجرد می داند که از هیچ فلتز قضاوت جمعی نه گذشته و خام و ناپخته است.

بالاخره یک روشنفکر، یک تحصیل کرده بیطرف را یک فرد هر اسان می شناسد که نمی تواند به صراحت و بی دریغ قضاوت کند، زیرا از هیچ حمایت و پشتیبانی برخوردار نیست، لذا مجبور خواهد بود یا حکایت گر اوضاع باشد و یا خوب و بد، هر دو را دلخوش نگه دارد.

در حالیکه روشنفکر یک منتقد بی باک است که هیچگاه حقیقت را فدای مصلحت بینی های بی بنیاد نمی کند. روشنفکر معترض است به همه کج روی ها و کج اندیشی ها. روشنفکر یک مجاهد و مبارز واقعی است در برابر مظاهر اعمال و اقداماتی که آزادی انسان و حقوق انسان و حیثیت انسان و تکامل انسان را تحدید می کند. بالاخره روشنفکر پیشرو و پیشتاز است و به افق های تابناک و مقدس و متعال نظر دارد. او آرمان پرور است و به دست آورد های ناچیز دل نمی بندد؛ بلکه دل به آرزو های بزرگ و والای انسانی سپرده است. حال به ایجاز دانستیم که مشخصات یک روشنفکر چیست، بر می گردیم به توضیح عنوان خویش که نمی توانستیم بدون مقدمه بالا، به آن بپردازیم.

اگرچه اصطلاح روشنفکر مبصر و روشنفکر مؤثر بسیار مشهور نیست؛ مگر از آنجائیکه می خواهیم دو وضعیت متفاوت را در بستر روشنفکری تشخیص کنیم، ناگزیر از ابداع این اصطلاح هستیم، همچنان باید افزود که وقتی از روشنفکر صحبت می کنیم، بر اساس تعریف بالا، لازمه اش بصیرت است، یعنی آنکه روشنفکر است مبصر است. بصیرت وصف وجودی روشنفکر است. به عبارت دیگر بصیرت و روشنفکری، یکی است؛ مگر ما برای توضیح هدف خویش، ناگزیر از این ترکیب هستیم.

همچنان باید متذکر شد که هدف از روشنفکران مبصر، کسانی نیست که مبصر اوضاع و حوادث اجتماعی و یا اقتصادی و یا مفسر وقایع سیاسی در رسانه های جمعی مطابق احساسات و برداشت های عندی خویش هستند؛ بلکه هدف ما از کلمه مبصر، مفهوم وسیع کلمه است، یعنی آن روشنفکرانی که صاحب بصیرت اند، روشنفکری که ریشه در فرهنگ جامعه خویش دارد، روشنفکری که به شدت خواهان تحول اوضاع نا هنجار موجود است، روشنفکری که بار یک رسالت انسانی را بر دوش خود حمل می کند، مگر هنوز مؤثریت لازم را نیافته است و یا به اصطلاح آن صاحب نظر همسایه، « آتش سرد تراز باد های سرد هندوکش است » و یا چون آتش زیر خاکستراست که نه روشنی اش به جایی می تابد و نه حرارتش تنی را گرم می سازد. او تمام پله های نردبان روشنفکری را صعود کرده است؛ مگر در آخرین پله تعهد که بانئست بر بام « مؤثریت » قدم بگذارد، مردد است، و اگر این تردید و یا انتظار طولانی می شود، این آتش در زیر خاکستر خاموش خواهد گشت. یعنی نمی شود برای زمان طولانی روشنفکر بود؛ ولی مؤثریت نداشت، چه بصیرت و مؤثریت، آغاز و انجام روشنفکری هستند که نمی توان در نیمه راه توقف کرد. چه هرگاه روشنفکر مبصر، داخل مرحله مؤثریت نگردد، نمی تواند روشنفکر باقی بماند؛ بلکه از این وصف نُهی خواهد شد. چنانچه شرط اقدام به کاری، اگر تخصص باشد و یک فرد تمام مراحل تحصیل را طی کرده باشد؛ ولی در امتحان نهائی موفق به اخذ تصدیق نامه نگردد، دیگر او نه محصل است و نه متخصص. بنابراین روشنفکری با بصیرت، مرحله گذار به روشنفکری مؤثر است.

حال سوالی پیدا می شود که مؤثریت چیست و روشنفکر مؤثر کیست؟

مؤثریت مرحله ایست که همه چیز را از یک نیرو و یا انرژی متمرکز به حرکت و تحول منتهی می سازد. یعنی آنکه یک انرژی متمرکز را با علم فزیک به حرکت می آورد یک عالم است و آنکه این نیرو را در اجتماع منجر به تحرک می گرداند روشنفکر است.

روشنفکر مؤثر کسی است که دانش و معرفت خود را، ارزش های انسانی و اجتماعی خود را، احساسات و آرمانهای خود را، قوه تعقل و تفکر خود را و بالاخره انرژی فزیک خود را به مثابه نیرو هائی برای ایجاد یک تحول و یا تحرک اجتماعی به خدمت می گیرد.

روشنفکر مؤثر کسی است که یک تعهد معنوی را به خدای خود و به وجدان خود به خاطر دفاع از حقوق، اعمال حقوق و صیانت از حقوق یک کتله انسانی سپرده است.

روشنفکر مؤثر در صدد کشف راه های اساسی و بنیادی برای تحقق آرمانهای خود است. او اقدامات خورد و یا اهداف کوچک را زمانی تأیید می کند که این اقدامات به مثابه قدم های جزئی برای رسیدن به اهداف کلی باشد. یعنی این اقدامات و یا دست آورد ها یک نظام منطقی و سنجیده شده را دنبال کند؛ در غیر آن اقدامات عجول و بی نقشه را یا ناشی از احساسات آنی و علایق نا پایدار فصلی می شناسد و یا آنرا مولود احساس خود نمائی و شهرت طلبی و یا منفعت پرستی تحصیل کردگانی میدانند که تا زمان رسیدن آنها به نیات شخصی شان دوام می کند و بعد از بر آورده شدن این امیال نفسی، می میرند.

روشنفکر مؤثر با پذیرا شدن یک تعهد بر خویش در صدد تأثیر بر اوضاع می برآید و به سابقه دانش اجتماعی و معرفت تاریخی خویش میدانند که اقدامات انفرادی و مجرد، هیچگاه موجب یک اقدام مؤثر اجتماعی نبوده است.

او بر مبنای تعقل سیاسی و فهم تکامل تاریخی، به روشنی درک می کند که یگانه وسیله مؤثر در تغییر و تحویل شرایط نامطلوب اجتماعی، به یک وضع مطلوب، پذیرش و امداد جامعه برای تحول است، در غیر آن یک تحول یا به تردید توسط اجتماع مواجه می شود و یا اگر به وقوع پیوست، دوام نخواهد کرد.

لذا مهمترین وظیفه روشنفکر مؤثر، در قدم اول تنویر و آگاهانیدن مردم و تسریع شعور سیاسی در بین کتله های مردم است، و بعد از آن مرحله متشکل ساختن آنها برای کسب حقوق شان و حفظ حقوق شان می باشد. لذا هدف اساسی، سازماندهی یک تشکل است به مثابه یک وسیله تنویر و آگاهی در سطح عامه و زمینه سازی برای خود اجتماع است تا به خاطر کسب منافع و دفاع از منافع و حفظ منافع خود چون یک پیکره زنده و جاندار و خزنه و پیش رونده، مبارز گردد.

لذا این تشکل می تواند احزاب سیاسی باشد، می تواند اتحادیه های صنفی باشد، می تواند سازمانهای محلی باشد، می تواند مجمع فرهنگی و هنری باشد، می تواند مظهر یک خواست و یا آرزوی موضعی باشد؛ مگر باید به گونه ای به میان آیند که به اهداف کلی اجتماعی به نحوی خدمت کنند و به مثابه حلقاتی عمل کنند که بتواند در مجموع از پیوستن هم، یک زنجیر ملی را به وجود آورند، که این امر جزء رسالت روشنفکر مؤثریست که اوصاف آنرا در بالا بر شمرديم.

اگر روشنفکر در این وظیفه تاریخی خود تعلل ورزد و نتواند نقش خود را منحصبت یک روشنفکر مؤثر در اوضاع تثبیت کند، نه تنها خود محکوم به زوال خواهد بود؛ بلکه چون یک مهره با بصیرت و سازنده را عاطل ساخته است، نزد ملت و تاریخ خویش نیز، جواب ده خواهد بود، زیرا در فقدان او، چنانکه همین اکنون مشاهده می کنیم، عناصر نامطلوب و ظلمت گستر شرمسار در همه اکناف جهان با تدویر محافل بزم می کوشند باز هم سرنوشت ملت مظلوم افغانستان را دوباره قبضه کنند و اراده ملت افغانستان را در پنجه های ملوث خویش باز هم بفشارند و از جانب دیگر عده مجهول الهویه ساخته و بافته استعمار منطقه و جهان، با استفاده از این آب گل آلود تشوشات تحصیلکردگان سرسام افغانستان، بر عمر استبداد فاشیستی خویش می افزایند و ملت سراسری افغانستان در این ظلمتکده خفقان انگیز، نفس های خود را خود را می شمارد، زیرا عده ای بر رسم خود پرستی بی مسئولیت، هر سخن راست را کج می کنند و هر راه راست را به ابتدال می کشانند تا اگر بر هر صفحه ای نام شان باشد و یا آنکه نقش افکار دستوری شان هر طرح مسؤلانه ملی را مغشوش و مخدوش کند.

پس روشنفکر ما نه تنها بار عظیم یک رسالت ملی و اجتماعی را بر دوش می کشد؛ بلکه مسؤل تاریخ فردای ملت ما نیز است .



[مطالب دیگر نشر شده محترم محمد ولی آریا اینجا کلیک کنید.](#)

د پانو شمیره: له 4 تر4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ